# ایرانشهر امروز

| نشریه مطالعات ایرانی و نقد کتاب | سال اول | شماره سوم | شهریور - مهر ۱۳۹۵ |

۳

زبان ملی و برنامه آموزش و زبان‌های محلی . نگاهی گذرا به روابط فرهنگی ایران و یونان در دوران هخامنشیان . نقش فرهنگی خاندان‌ها در جامعه قدیم . نام و قلمرو ایران و ایرانیان در نخستین قرون اسلامی ساختار نشر و تأثیر آن بر ویرایش و آموزش . دو داستانک از فرانتس هولر . بررسی و نقد کتاب و...

**با همکاری**

عبدالحسین آذرنگ | سیدعلی آل داود | محمود امید سالار | نصرالله پورجوادی | شیما جعفری دهقی | سعید رضوانی | طهمورث ساجدی | وحید سبزیان‌پور | صادق سجادی | احمد سمیعی گیلانی | علی اشرف صادقی | جواد طباطبایی | امید طیب‌زاده | بهناز علی‌پورگسکری | مسعود فریامنش | سید فرید قاسمی | فتح‌الله مجتبائی | احسان موسوی خلخالی

به‌نام خداوند جان و خرد

# ایرانشهر امروز


**IRANSHAHR-e EMROOZ**

**ایرانشهر امروز**

**A Persian Language Journal of Iranian Studies and Book Reviews**

نشریهٔ مطالعات ایرانی و نقد کتاب

**No. 3, August - September 2016**

سال اول، شمارهٔ سوم: شهریور- مهر ۱۳۹۵ [ پیاپی ۳ ]

صاحب‌امتیاز: **مؤسسهٔ فرهنگی هنری معارف رایزن** (حسین موسوی بجنوردی)

مدیر مسئول: مسعود سلطانی

سردبیر: سیدعلی آل داود



**مشاوران علمی**

سید علی آل داود

دکتر حسن انصاری

دکتر صادق سجادی

دکتر جواد طباطبائی

دکتر فتح الله مجتبائی



ویراستار فنی: احسان موسوی خلخالی

امور هنری و فنی: کانون خلاقیت رایزن (آزاده سیدجمالی، صدف خواجه)

چاپ: چاپ و نشر نظر



**نشانی**

تهران، نیاوران، کاشانک، نرسیده به آجودانیه، مرکز همایش‌های بین‌المللی رایزن، گروه رایزن

کدپستی: ۱۹۵۶۷۵۱۱۷۷ . صندوق پستی: ۱۹۷/۱۹۵۷۵

تلفن: ۲۲۸۰۹۹۶۳ . فکس: ۲۲۸۰۹۹۲۶

تارنما: *www.iranshahrmag.com*

ایمیل: *info@iranshahrmag.com*



**مراکز پخش**

کتاب‌فروشی‌ها: ققنوس

دکه‌های مطبوعاتی: دنیای اقتصاد



MIX
Paper from responsible sources
FSC
www.fsc.com
FSC® C019863

«گروه رایزن» به فردایی پایدار برای محیط زیست می‌اندیشد. کاغذهای استفاده‌شده در این مجله دارای استاندارد بین‌المللی «شورای سرپرستی جنگل» است که با کد مخصوص در تارنمای این شورا در دسترس است.


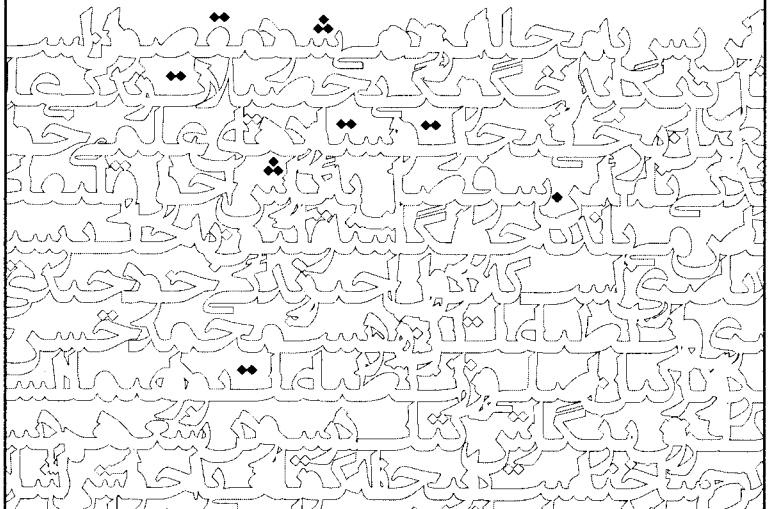

مؤسسه فرهنگی معارف رایزن

مسئول علمی

سید کاظم موسوی بجنوردی

آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی

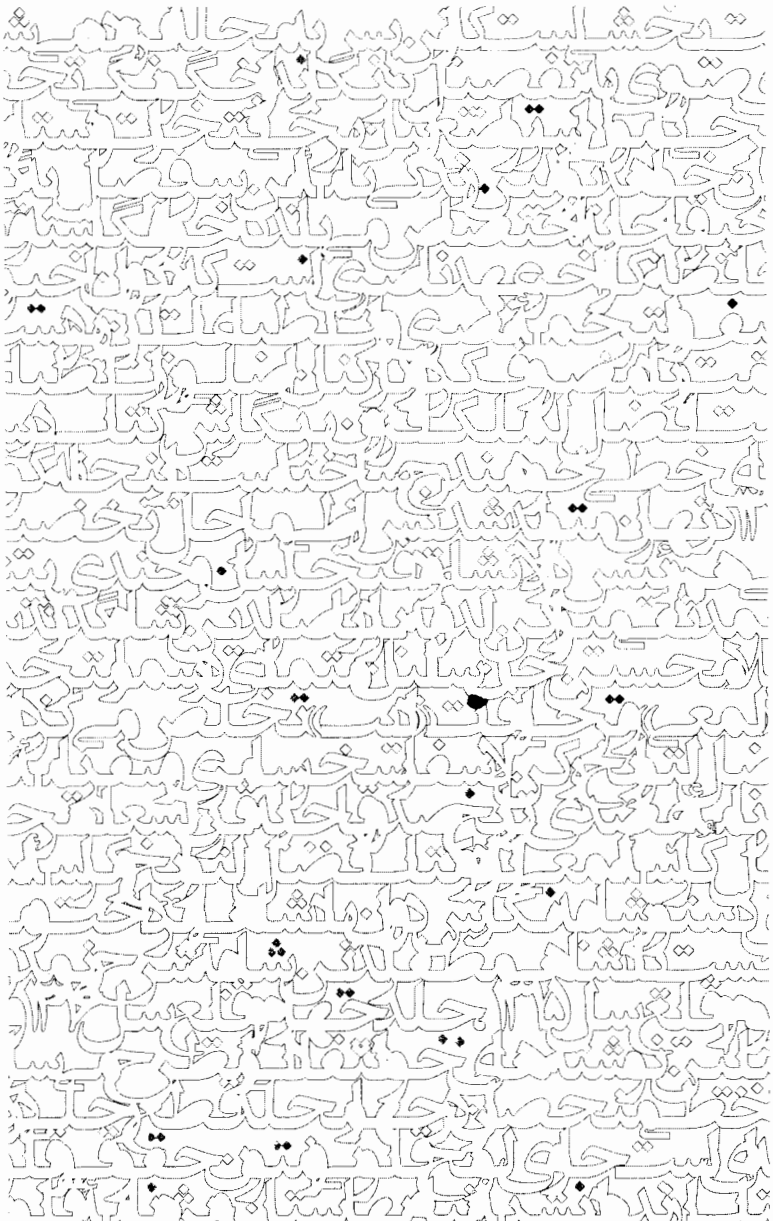

# ایرانشهر

**نحوهٔ اشتراک مجلهٔ ایرانشهر امروز**

**هزینهٔ اشتراک ۴ شماره (داخل ایران): ۶۰هزار تومان**

**استادان دانشگاه و دانشجویان (داخل ایران): ۴۰هزار تومان**

**اروپا و آسیا: ۱۲۰هزار تومان**

**امریکا و کانادا: ۱۵۰هزار تومان**

لطفاً وجه اشتراک را به حساب شمارهٔ ۱-۵۶۶۹۷۸۸-۲-۱۲۶
بانک اقتصاد نوین به نام مؤسسهٔ فرهنگی ـ هنری معارف رایزن
واریز کنید و سپس با دفتر مجله تماس بگیرید.

زبان ملی و برنامهٔ آموزش زبان‌های محلی . دکتر جواد طباطبائی

نگاهی گذرا به روابط فرهنگی ایران و یونان در دوران هخامنشیان . دکتر فتح‌الله مجتبائی
نقش فرهنگی خاندان‌ها در جامعهٔ قدیم . دکتر نصرالله پورجوادی
نام و قلمرو ایران و ایرانیان در نخستین قرون اسلامی . دکتر صادق سجادی
ارابه، عرابه . دکتر علی اشرف صادقی
ساختار نشر و تأثیر آن بر ویرایش و آموزش . عبدالحسین آذرنگ
رستم الحکما . سیدعلی آل داود
وزن «آهوی کوهی...» منسوب به ابوحفص سغدی . دکتر امید طبیب‌زاده
تفسیر جلال‌الدین دوانی بر حافظ . کارل ارنست، ترجمهٔ مسعود فریامنش
تازیان در نامهٔ ایرانیان . دکتر وحید سبزیان‌پور ـ خلیل کهریزی

هنر و اثر . احمد سمیعی (گیلانی)

دو داستانک از فرانتس هولر . دکتر سعید رضوانی
دکتر مشکور بنیان‌گذار نشریهٔ «الاخاء» . سیدفرید قاسمی
کریستف بالایی و داستان‌نویسی معاصر ایران . بهناز علی‌پور گسکری

بررسی و نقد کتاب ژید . دکتر طهمورث ساجدی
پژوهشی تازه دربارهٔ متون سغدی مسیحی . دکتر شیما جعفری دهقی

ستایش مرگ . محمد الحدّاد، ترجمهٔ احسان موسوی خلخالی

گرشاسپنامه . دکتر محمود امیدسالار

درجهان دانش و هنر

معرفی کتاب‌های تازه

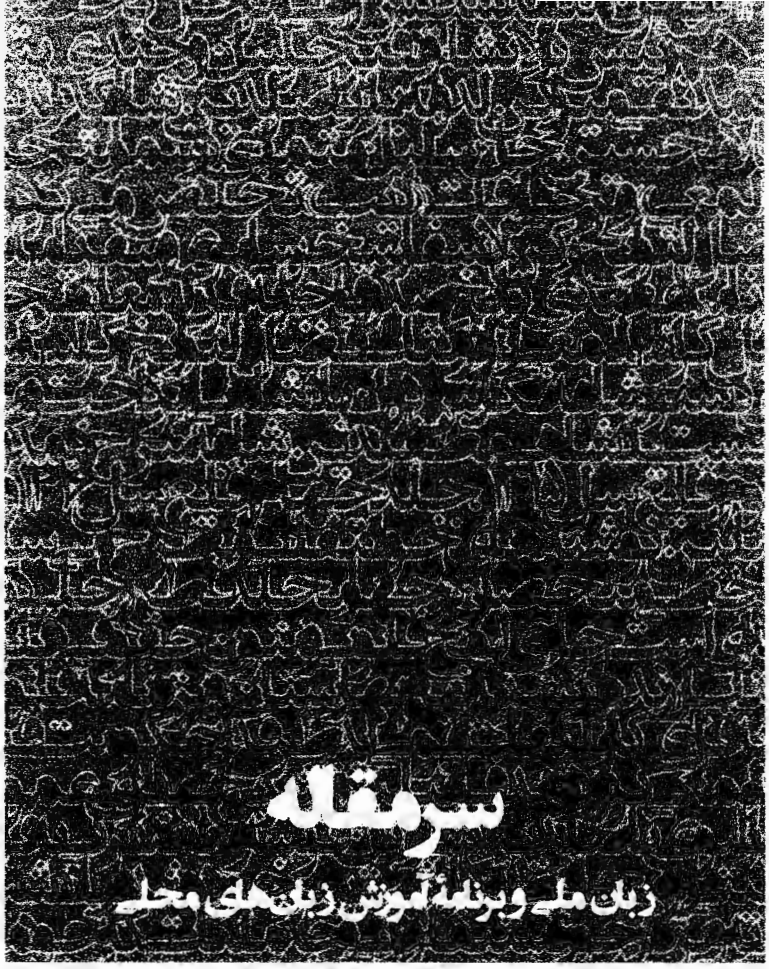


سرانجام، در پی رایزنی‌هایی که دربارهٔ آن چیز چندانی نمی‌دانیم، در هفته‌های اخیر، وزارت علوم و فناوری برنامهٔ آموزش زبان «ترکی آذری» را به دانشگاه‌های سه استانی که ساکنان آن‌ها به این زبان تکلّم می‌کنند، اعلام کرد. این برنامه، تا جایی که من می‌توانم بفهمم، از دیدگاه زبان ملّی و فرهنگ ایرانی، به شرحی که خواهم گفت، کمابیش با فاجعه پهلو می‌زند. به لحاظ نظری، وزارت علوم باید متولی حفظ و ترویج زبان و فرهنگ کشوری باشد که آن وزارت‌خانه بخشی از حکومت آن است. در این دههٔ اخیر که شعار «بومی سازی» علم در این سرزمین خواب از چشم دانشمندانی که بسیاری از آنان حتیٰ زبان ملّی را درست نمی‌توانند بنویسند ربوده است، من، به عنوان یکی از علاقه‌مندان به این بحث، پیوسته، چشم به این قطار، «که سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت»، دوخته بودم که راهی کدام ترکستانی است و اینک با شگفتی بسیار می‌شنوم که برابر اطلاع‌رسانی وزارت علوم گویا قطار به ایستگاه «دده قورقود» در قزاقستان رسیده است! من، با دنبال کردن بحث‌هایی دربارهٔ «بومی سازی»، و البته بحث‌های حاشیه‌ای آن بحث یکسره بی‌معنا که به امری حیثیتی تبدیل شده، فکر کرده بودم که آن‌چه در این بحث کم داریم مقاله- و- انشاء نویسی دربارهٔ «بومی سازی» نیست، بلکه قطب‌نمایی است تا متولیان «بومی سازی»، از همان آغاز، برای ائتلاف منابع و امکانات کشور، مردم سه استان کشور را روانهٔ «ترکستانِ» قزاقستان نکنند. اینکه متولیان وزارت علوم کشوری مانند ایران ندانند که راه‌یابی در علوم و فرهنگ نیازمند قطب‌نمایی

است تا مبادا آن راهی که می‌روند به ایستگاه «دده قورقود» ختم نشود خود یکی از عجایب زمانهٔ عسرت در تاریخ فرهنگ کشور است، اما اینکه معاون همان وزارت خانه اعلام کند که «ایجاد این رشته‌ها در راستای سیاست‌های دولت تدبیر و امید و مبنی بر توجه به فرهنگ‌ها و اقوام مختلف است»، خواننده و شنوندهٔ این بیاناتِ داهیانه را دستخوش «حیرت اندر حیرت» می‌کند. برای من اهمیتی ندارد که دولت «تدبیر و امید» با چنین برنامه‌ای تیشه به ریشهٔ خود بزند؛ آن‌چه برای من – و ما – مهم است این است که چرا دولتِ «تدبیر» در امرِ خیرِ «توجه به فرهنگ‌ها و اقوام» از «ما»ها – مردم آذربایجان – مایه می‌گذارد!؟

به این نکتهٔ اخیر پائین‌تر خواهم برگشت، اما از باب اطلاع رسانی دربارهٔ مرتبهٔ خیالبافی آن معاونت محترم عبارت او را در ادامهٔ مطلبی که از او نقل کردم می‌آورم که فرموده‌اند : «بستر جذب دانشجویان خارجی علاقه‌مند به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات آذری نیز آماده شده است و ...» آیا آن معاون وزارت علوم کشور ایران به راستی گمان می‌کند که دانشجویان خارجی پشت مرزهای ایران صف کشیده‌اند و منتظر هستند وزارت متبوع او، که حتیٰ توانایی آموختن زبان ملّی به استادان دانشگاه‌های کشور را ندارد، بستر آشنایی آنان با «دده قورقود» از قزاقستان، «کتیبه‌های اورخون و کول تکین» از مغولستان، مثنوی «قوتا دقو بیلیق» قیرقیزستان و ... را فراهم کند؟ پرسش من این است که اگر آن وزارت‌خانه چنین امکاناتی دارد چرا در دهه‌های گذشته این همه به بسته شدن کرسی زبان و ادب فارسی در کشورهای راقیه بی‌اعتناء بوده است؟

اگر آقای معاون وزیر اجازهٔ توصیه‌ای به من دهد به او پیشنهاد می‌کنم که به عنوان نمایندهٔ وزارت علوم دستور دهد در راستای این بستر سازی‌های داهیانه امتحان املایی از استادانی که قرار است «بومی سازی» کنند بگیرد تا بداند که در نهادهای آموزشی و پژوهشی تابع آن وزارتخانه، علم به چه مرتبه‌ای ارتقاء پیدا کرده است! وانگهی، همین چند عنوانی را که قرار است در دانشگاه‌های استان‌های آذربایجان تدریس شود به دست خبرنگاری بدهند تا از مردم کوچه و بازار شهرهای همین استان‌ها بخواهند آن عنوان‌ها را تلفظ کنند! راستی دولت تدبیر و امید با چه رویی می‌خواهد به مردم آذربایجان، که سده‌ها در قهوه‌خانه‌های شهرهای خود گوش به نقالیِ داستان‌های شاهنامه سپرده‌اند، اعلام کند که از این پس افسانه‌های «دده قورقود» جای داستان رستم و سهراب را گرفته است. اگر چنین تدبیرها در راستای «بازگشت به خویشتن»ها و «آن‌چه خود داشت»هاست، متولیان باید بدانند که این اجبار به تغییر هویت مردم آذربایجان عین از خود بیگانه ساختن آنان است، زیرا مردمی که هزار سال شاهنامه، دیوان حافظ و گلستان سعدی خوانده‌اند به آسانی به این جعل هویت برای خود تن در نخواهند داد و از این «تدبیرِ» داهیانهٔ دولت جز «ناامیدی» از تدبیرهای او حاصل نخواهد شد! وانگهی، اگر، چنان‌که برخی از رندان بر آنند، دولت «تدبیر و امید» دنبال جمع‌آوری رأی مردم این مناطق است، سخت در اشتباه است و می‌تواند امیدوار باشد که، اگر امکان اطلاع رسانی دربارهٔ این توهینی که با این

جعل تاریخ و سابقهٔ زبانی به مردم آذربایجان می‌شود وجود داشته باشد، شکست او در این استان‌ها حتمی است!

اطلاعات اندکی که دربارهٔ سابقهٔ این «سیاست‌های دولت تدبیر و امید مبنی بر توجه به فرهنگ‌ها و اقوام مختلف» از وزارت علوم به بیرون درز کرده، حاکی از این است که طرح اصلی در اوایل دههٔ هشتاد و اواخر وزارت دکتر معین در سال ۱۳۸۲ تهیه شده و با توجه به ملاحظات سیاسی ابلاغ آن به دانشگاه‌ها به تعویق افتاده بود. گفته می‌شود این بار نیز دولت با همان ملاحظات به وزارت علوم دستور داده چنین طرحی را تهیه کند و وزارت علوم نیز همان طرح قبلی را به جریان انداخته و به گفتهٔ دستیار ویژهٔ رئیس جمهور به عنوان «قدمی در جهت تقویت وحدت ملّی» به دانشگاه‌ها ابلاغ کرده است. درست نمی‌دانیم که چه کسی – یا کسانی – آن برنامه را تنظیم کرده بوده‌اند و چرا در سیزده سال گذشته از اجرای آن صرف نظر شده است، اما آن‌چه می‌توان بر مبنای اجرای عجولانه و بدون کارشناسی برنامهٔ سیزده سال پیش حدس زد – در حالی‌که به گفتهٔ یکی از مسئولان همان وزارت‌خانه هر برنامه‌ای که بیش از ده سال از تصویب آن گذشته باشد باید مورد بازبینی قرار گیرد – همان نظر رندان است که ابلاغ چنین برنامه‌ای با این فوریت را استفادهٔ تبلیغاتی از آن می‌دانند. اگر چنین باشد، من نظر متولیان این استفادهٔ ابزاری را به دو نکتهٔ مهم در «عمل دولت» به شرح زیر جلب می‌کنم:

دربارهٔ نخستین نکته دولتیان ما چیزی نمی‌توانند بدانند و عذرشان نیز موجّه است، اما دربارهٔ نکتهٔ دوم نمی‌توانند هیچ ندانند، حتیٰ اگر دریافت آنان از سطح نازل غریزه فراتر نرود. نخستین نکته به جایگاه زبان در کشور مربوط می‌شود. از دیدگاه تاریخ زبان، ایران، به خلاف بسیاری از دیگر کشورها، تاریخ متمایزی دارد. زبان فارسی، به عنوان زبان «ملّی» همهٔ مردم ایران بزرگ، سابقه‌ای طولانی دارد. این زبان مهم‌ترین سند تداوم تاریخ و تاریخ فرهنگ ایران است. ایران تنها کشور مهمی است که مردم آن با حفظ زبان فارسی، به خلاف دیگر کشورهای بسیار دیگری که عرب شدند، ایرانی ماندند. این وضع خلاف‌آمدِ تاریخ ایران پیامدهای مهمی دارد که برنامه‌نویسان وزارت علوم، فرهنگ و آموزش و پرورش نمی‌توانند در بی‌اعتنایی به آن برای نظام آموزش و آموزش عالی کشور برنامه «صادر کنند».

فارسی جدید، زبانی که از چهارده سده پیش تنها زبان ملّی کشور بوده است – مانند فارسی میانه و نیز دیگر زبان‌های باستانی ایران – از آغاز دورهٔ اسلامی، تنها زبان علمی و معیار ایران بزرگ بوده است و تا اطلاع ثانوی همچنان هست. این زبان شالودهٔ ملّیت و تشخص همهٔ ایرانیان نیز هست، یعنی اگر زبان فارسی نمی‌بود، ایران، مانند کشورهایی مانند هندوستان، پاکستان کنونی، آفریقا و ... که زبان‌های عامهٔ مردم آن‌ها نتوانسته‌اند یک زبان معیار ملّی ایجاد کنند، ناچار می‌بایست به یکی از زبان‌های معیار دیگر – که در دورهٔ اسلامی عربی در صدر آن‌ها قرار داشت – سخن می‌گفت. دلیل اینکه ایران، در همین دورهٔ اسلامی، به‌رغم زبان‌های بسیار دیگری که مردمان آن در دوره‌های مختلف به آن زبان‌ها تکلم می‌کرده‌اند، تنها یک زبان ملّی پیدا کرده جز این نیست که تنها همین زبان

زبان دانش و فرهنگ و نیز زبان معیار بوده است و می‌توانسته چنین زبانی باشد. این امر، به خلاف تبلیغات هواداران ایدئولوژی‌های پان...های کنونی ربطی به سلطه و استعمار ندارد، بلکه تاریخی دارد که ایدئولوژی‌های آنان مانع از آن است که بدانند. زبان فارسی، مانند همهٔ زبان‌های ملّی دیگر، افزون بر زبان فرهنگ و دانش، زبان قدرت سیاسی نیز هست. از آغاز دورهٔ اسلامی، زبان فارسیِ دری زبانِ دربار، مکان قدرت، بوده است و از زمانی که یعقوب لیث خطاب به شاعر عربی‌گوی گفت : «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»، از طاهریان و سامانیان تا غلام زادهٔ ترکی مانند محمود غزنوی و سلجوقیان و شاه اسماعیل و ... زبان فارسی زبان قدرت سیاسی برای حفظ وحدت سرزمینی ایران بوده است. تردیدی نیست که سلطان محمود بیشتر از بسیاری از «تورک‌های» کنونی تُرک بود، اما این مایه سیاست می‌دانست و کیاست داشت که بداند که «زبان مادری» او برای حکومت کفایت نمی‌کند. دربار او، مانند دربارهای بسیار دیگر، به افسانهٔ چهار صد شاعر زرین کمر نیاز داشت. به عبارت دیگر، او می‌دانست که قصیده‌های شاعران جنگ‌افزارهایی نیز هستند. وزیران او و نیز وزیران سلجوقیان همه از بازماندگان دهقانان ایرانی بودند و جای شگفتی نیست که وزیری چون نظام‌الملک به ملکشاه عتاب می‌کرد که چه شده است که در دیوان او ترکی را با تازیکی برابر می‌نهند؟ او و ملکشاه می‌دانستند زبان حامل فرهنگ است و نیز می‌دانستند که جز با دانایی و فرهنگ نمی‌توان فرمان راند!

از آن‌جا که زبان ترکان و ترکمانان نتوانسته بود زبان معیار ایجاد کند، زبان فرهنگ و دانش نبود و در تحول تاریخی انواع لهجه‌های بیشمار آن‌ها نیز نه توانستند زبان معیاری ایجاد کنند و نه به زبان علم و فرهنگ تبدیل شدند. مهم‌ترین دلیل این ادعا تحول زبان ترکی عثمانی تا اصلاحات اجباری به دنبال الغای خلافت در ترکیه است. آن زبان به طور عمده فارسی و نیز – از طریق فارسی – عربی بود و هر فارسی زبانی که اندکی ترکی آذری می‌دانست می‌توانست مهم‌ترین متن‌های آن را بخواند : برای نمونه می‌توان به شرح‌های سودی بر حافظ و سعدی و انقروی بر مثنوی مراجعه کرد. زبان ترکی کنونی در جمهوری ترکیه جنگ‌افزاری بود که بنیان‌گذار آن آگاهانه به کار گرفت تا از جماعتی که خود را امت تعریف می‌کرد ملّتی ایجاد کند. آتاترک، که می‌دانست چندان هم آتا«تورک» نیست، و این نکته را در اعترافی به محمدعلی فروغی به صراحت بیان کرده است. این نکتهٔ مهم را از خود آتاترک – به مصداق اقرار العقلاء علیٰ انفسهم – نقل می‌کنم تا عوام علمای معاصر که چیزی از اصطلاحات جدید یاد گرفته‌اند، اما چیزهای بسیاری از آنان فوت شده است ادعا نکنند که گویندهٔ آن گزاف می‌گوید و گویا «به خلق تورک توهین می‌کند».

حبیب یغمایی مضمون یکی از گفتگوهایی را که با محمدعلی فروغی داشته است چنین نقل می‌کند: «فروغی وقتی دیگر ضمن بحث از «ملّیت» فرمود که آتاترک به من گفت:"شما ایرانی‌ها قدرِ ملّیت خود را نمی‌شناسید و معنی آن را نمی‌فهمید، و نمی‌دانید که ریشه داشتن، و حق آب و گِل داشتن در قسمتی از

زمین چه نعمتی عظیم است. و ملیت وقتی مصداق پیدا می‌کند که آن ملّت را بزرگان ادب و حکمت و سیاست، و در معارف و تمدن بشری سابقه مُمتد باشد. شما قدر و قیمت بزرگان خود را نمی‌شناسید و عظمت شاهنامه را درنمی‌یابید که این کتاب سند مالکیت و ملّیت و ورقهٔ هویت شماست؛ و من ناگزیرم برای ملّت ترک چنین سوابقی دست و پا کنم"».[۱]

آتاترک، پیش از آن‌که به آتا«تورک» تبدیل شود، می‌دانست که ترکان، برای اینکه بتوانند ملّت شوند، باید زبان و فرهنگ «ملّی» داشته باشند و البته زیرک‌تر از آن بود که نداند ایرانیان از دیرباز زبان و فرهنگ داشته‌اند. از این‌رو، آتاترک ناچار بود، برای ایجاد ملّتی نو، «سوابقی دست و پا کند»، یعنی پیوند زبان ترکان را با زبان و فرهنگ ایران قطع کند. زبان ترکی جدید، در جمهوری ترکیه، با گسستی آغاز می‌شود که آگاهانه از بخش مهمی از فرهنگ ایران ایجاد شده است. بنیادگذار جمهوری ترکیه می‌دانست که تا زمانی پیوندهای میان زبان فارسی و ترکی برقرار باشد، شاهنامه بر مثنوی «قوتادقو بیلیقِ» قیرقیزستانی چیره خواهد شد. البته، از این نکته نیز آگاه بود که با شعر قیرقیزستانی، کتیبهٔ مغولستانی و حماسهٔ قزاقستانی نیز نمی‌توان برای ملّتی که سابقه‌ای ندارد، «سوابقی دست و پا کرد». اصلاحات در زبان ترکی عثمانی با چنین هدفی صورت گرفت و بدیهی است که به تدریج ادب ترکی جدید خود «سابقه‌ای» ادبی برای ملّت ترک ایجاد کرد، اما با این سابقهٔ چند ده ساله «دست و پا کردن سوابقی» برای ملّتی که خود را برحسب تعریف اروپایی می‌داند ممکن نبود. از این‌رو، ترکان، به رغم گسستی که از زمان آتاترک با ادب فارسی صورت گرفته بود، ناچار مثنوی فارسی جلال‌الدین را جانشین مثنوی ترکی «قوتادقو بیلیقِ» قیرقیزستانی کردند تا با ربط دادن خود به سنتی فرهنگی تاریخی برای خود «دست و پا کنند».

جای شگفتی است که در زمان تدوین برنامه‌ای آموزش زبان ترکی آذربایجانی وزارت علوم کسی نمی‌دانسته است که هرگز شعر قیرقیزستانی، کتیبهٔ مغولستانی و حماسهٔ قزاقستانی ربطی به زبانی که مردم آذربایجان به آن سخن می‌گویند نداشته است. وزارت علوم نمی‌تواند در بی‌خبری از اعتراف آتاترک بر فقدان «نعمت عظیم حق آب و گِل داشتن در قسمتی از زمین» و تأکید بر «عظمت شاهنامه به عنوان سند مالکیت و ملّیت و ورقهٔ هویت» ما ایرانیان برنامه‌ای برای تورک سازی ایرانیان بنویسد! در حالی‌که اقدام آتاترک در گسستن پیوندهای زبانی ترکان با فرهنگ ایرانی ناظر بر ایجاد دولت ملّی بود، معنای اقدام وزارت علوم و دولت ایران جز این نمی‌تواند باشد که، دانسته یا ندانسته، با چنین برنامهٔ نسنجیده‌ای، پیوندهای گروه‌های بزرگی از مردم ایران را از ملّت قطع می‌کند. کسی – یا کسانی – که چنین برنامه‌ای را نوشته‌اند، آگاهانه و موذیانه، راهی دنبال کرده‌اند که نتیجهٔ آن جز در خلاف جهت اقدام آتاترک در ترکیه نمی‌تواند باشد. اینان کوشش کرده‌اند گروه‌های بزرگی از مردم ایران را از پیکر ملّت ایران

---

۱. حبیب یغمایی، «نکاتی در احوال و اوصاف فروغی»، مقالات فروغی، تهران، توس ۱۳۸۷، ج. نخست، ص. نوزده.

جدا کنند تا راه تجزیهٔ کشور هموارتر شود. آن‌چه از این برنامه، که هدف عمدهٔ آن بازگرداندن مردم آذربایجان، که به تازگی به «تورکان آزربایجان» تغییر نام داده‌اند،[۲] به بهانهٔ بازگشت به خویشتن «تورکان» با برنامه‌ای سراسر جعلی و بیگانه از ایرانیان، حاصل خواهد شد جز تیشه زدن به ریشهٔ کشور و ملّت آن نیست؟ نویسنده – یا نویسندگانِ – «با چراغ آمده» به چیزی علم داشته‌اند که وزارت علوم و کسانی در دولت «تدبیر و امید» نمی‌دانسته‌اند و آن اینکه زبان جنگ‌افزاری بس دهشتناک است و می‌توان آن را علیه وحدت ملّی ایران به کار گرفت و انصاف باید داد که بسیار خوب به کار گرفته‌اند و در دستگاه عریض و طویل وزارت علوم و فناوری کسی خبردار نشده است که چه خمپاره‌ای به دست آنان داده شده است تا در پای خود شلّیک کنند.

چنان‌که اشاره کردم، کشورهایی که زبان آن‌ها توانایی ایجاد زبان معیار نداشته است مجبور بوده‌اند به زبانی عاریتی سخن بگویند. به مورد هندوستان و پاکستان اشاره کردم که به رغم اختلاف‌های اساسی که با یکدیگر دارند ناچار یوغ زبان انگلیسی را بر گردن دارند؛ قارهٔ آفریقا نیز مورد جالب توجه دیگری است که به دو زبان استعماری انگلیسی و فرانسه سخن می‌گویند. این جایگاه استراتژیکی زبان در ایجاد دولت‌های ملّی در تاریخ دوران جدید اروپا نیز شناخته شده است. در ناحیه‌هایی از فرانسه، پیش از ایجاد دولت ملّی متمرکز، به زبان‌های بسیاری جز فرانسه سخن گفته می‌شد، اما الزامات ایجاد دولت ملّی شاهان و رجال سیاسی آن کشور را در پیش از انقلاب ۱۷۸۹ مجبور کرد تا زبان واحدی را به عنوان زبان ملّی در همهٔ ایالات آن کشور «تحمیل» کنند، سیاستی که به‌ویژه پس از انقلاب کبیر ادامه پیدا کرد و زبان‌های محلی به فراموشی سپرده شد هم‌چنان‌که زبان دو قدرت بزرگ استعماری، فرانسه و انگلیس، به زبان معیار همهٔ کشورهای آفریقای سیاه تبدیل شد. شعارهای کنونی برای جلب توجه به اهمیت زبان‌های محلی در حال زوال به چنین کشورهایی مربوط می‌شود. در فرانسه، همهٔ زبان‌های محلی کمابیش فراموش شده‌اند و جز شمار اندکی از مردمان این کشور – بیشتر افراد کهنسال – با آن زبان‌ها آشنایی ندارند. این زبان‌های محلی بخشی از میراث فرهنگی هر کشوری است و نباید یکسره آن‌ها را نادیده گرفت. نسبت زبان ملّی در ایران با زبان‌های محلی ایران، مانند بسیاری پدیده‌های تاریخ این کشور، پیوسته، متفاوت بوده است. ایران، به خلاف مورد شبه جزیرهٔ هند، همیشه زبان ملّی معیار داشته است، اما این زبان ملّی، به خلاف مورد فرانسه، تحمیل یکی از زبان‌هایی که عامهٔ مردم به آن سخن می‌گفتند نبوده است. زبان فرانسه، در اصل، در مقایسه با زبان لاتینی که زبان علم و دین در همهٔ سرزمین‌های امپراتوری مقدس رُمی- ژرمنی بود، مانند انگلیسی و آلمانی، زبان عوام بود و به عنوان زبان درباری به زبان عامهٔ مردم تبدیل

---

۲. علمای ملّت تورک توضیح داده‌اند که «آزربایجان» از سه کلمه در «تورکی باستان» فراهم آمده و به معنای «محل زندگی قوم توانای آز» است. البته، این روایت برای «خلق تورک» در ایران جعل شده و گرنه دولت جمهوری آذربایجان، برای جلب گردشگر از اروپا، با نشان دادن آتشکده‌ای در باکو، به طور رسمی اسم کشور خود را به Land of fire ترجمه می‌کند.

شد، زیرا الناس علیٰ دین و لسان ملوکهم!

فارسی، در هر سه مرحلهٔ دگرگونی تاریخی آن، زبان «ملّی» ایرانیان بوه است، اما این زبان هرگز به زیان زبان‌های محلی دیگر به زبان ملّی تبدیل نشده است، چنان‌که به عنوان مثال هم شاهنامهٔ کردی داریم و هم حیدربابایه سلام شهریار. در ایران، در همهٔ ادوار تاریخی آن، تنها یک زبان توانسته است به زبان علمی و فرهنگی معیار تبدیل شود، اما همهٔ زبان‌های دیگر با توجه به توانایی‌هایی که داشته‌اند نوعی از ادب ویژهٔ خود را پدید آورده‌اند. همهٔ این زبان‌ها و ادب آن‌ها صورت‌هایی از زبان‌ها و فرهنگ ایران بزرگ هستند و بدیهی است که باید در حفظ آن‌ها کوشید، اما نباید دربارهٔ آن‌ها افسانه بافت و خیال‌پردازی کرد. زبان ملّی باید زبان دانش و فرهنگ این کشور باقی بماند. در ایران، دیگر زبان‌های محلی و ادب آن‌ها جز در درون زبان و ادب ملّی قابل فهم نیست و نباید برای آن‌ها جعل تاریخ و خاستگاه کرد. شاهنامهٔ کردی، در زبان کردی، به همان اندازه بخشی از ادب ایران به شمار می‌رود که دیوان شاه اسماعیل ختایی. خواندن این اثر اخیر نیز به همان اندازه برای فارسی‌زبانان ممکن است که برای ترک‌زبانی که جز ترکی نمی‌داند ناممکن! اگر قرار است مردمی که به زبان ترکی آذربایجانی سخن می‌گویند با آثار ادبی زبان خود آشنا شوند هیچ ضرورتی ندارد که منابع آن را از کشورهایی وارد کنیم که با سنت مردمان آذربایجان نسبتی ندارد. به‌رغم تبلیغات مسموم و یکسره نادرستی که گوش‌ها را کر می‌کند، هرگز، چاپ کتاب دده قورقود در آذربایجان ممنوع نبوده و خود من از نیمهٔ دوم دههٔ سی شمسی نسخه‌هایی از آن را در کتابفروشی‌های تبریز دیده بودم. فروش آزاد چند صد نسخه‌ای که از این «حماسهٔ ملّی تورکان» در تبریز چاپ می‌شد سال‌ها طول می‌کشید و البته جز مردمان کنجکاو نسخه‌ای از آن را نمی‌خریدند و اگر می‌خریدند اغلب نمی‌خواندند! ادعای «تحمیل» زبان فارسی به مردم آذربایجان توجیهی برای «تحمیل» تدریجی زبان «تورکی» دده قورقود به مردمی است که در سال‌های اخیر هویت جدید «تورکی در حال رنسانس» خود را کشف کرده‌اند. وزارت علوم باید بداند که نویسنده – یا نویسندگان – برنامه‌ای که اینک به دانشگاه‌های استان‌های آذربایجان ابلاغ شده است هدف‌هایی جز آموزش زبان داشته‌اند!

نکتهٔ دوم به جایگاه دولت و حکومت در نظام اجتماعی کشور مربوط می‌شود. دولت نهادهای ناظر بر حوزهٔ مصالح عمومی یک ملّت و تأمین آن مصالح است. اصل بر این است که قانون اساسی تبلور این مصالح عمومی است، اگرچه در فهم و تفسیر اصول قانون اساسی نیز نمی‌توان تنها به ظاهر آن اکتفا کرد و در هر موردی باید حقوق طبیعی و حقوق بشر را به عنوان معیارهای بنیادین وارد کرد. حکومت مجموعهٔ نهادهایی است که اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد و رئیس آن نیز ضامن تأمین حقوق اساسی مردم و مصالح عالی یک ملّت است. مهم‌ترین معیار در فهم و تفسیر قانون اساسی و اجرای آن صیانت وحدت ملّی و تمامیت سرزمینی کشور است. هر اقدامی که هر نهادی در خلاف جهت وحدت ملّی و تمامیت سرزمینی صادر شود، کأن لم یکن و از درجهٔ اعتبار ساقط

است، زیرا بدیهی است که هیچ ملّتی که از عقل سلیم بهره‌ای داشته باشد، مانند هر فرد دارای عقل، خودکشی نمی‌کند و به هیچ نهادی نیز اجازه نمی‌دهد که او را به قتل آورد. دولت و حکومت ملّی، مطابق قراردادی که میان دولت و ملّت برقرار شده است، در برابر همهٔ ملّت، مسئول و مکلف‌اند و، به این اعتبار، حق ندارند تدابیری اتخاذ کنند که زمینهٔ نابودی وحدت ملّی را فراهم آورد. از این حیث، برای اینکه حکومت و نهادهای حکومتی بتوانند وظایف خود را به درستی انجام دهند، صِرف مراجعه به قانون اساسی در هر موردی برای اینکه وجههٔ قانونی داشته باشد کافی نیست، بلکه، در مواردی که اقدامی می‌تواند خدشه‌ای در وحدت ملّی ایجاد کند، فهم و تفسیر قانون اساسی باید با توجه ضابطهٔ مصالح عالی انجام شود. در چنین مواردی نهادهای حکومتی نمی‌توانند فهم و تفسیر خود – یا کارمندان و دستگاه اداری – از اصول قانون اساسی را معیار قرار دهند. البته، مراجعه به افرادی که موضع ضد ملّی آنان، مانند «حدیث عشق سعدی»، «داستانی است که بر هر سر بازاری هست»، امر دیگری است.

باری، تا جایی که من می‌توانم بر پایهٔ آگاهی‌هایی اندکی که از وزارت علوم دربارهٔ چگونگی طرح آموزش زبان «ترکی آذری» به بیرون دزر کرده بگویم این است که در تدوین برنامه‌ای که اینک به سه دانشگاه در استان‌های آذربایجان برای اجراء ابلاغ شده وزارت علوم به وظیفهٔ خود به درستی عمل نکرده و عجولانه برنامه‌ای را تدوین کرده است که از اجرای آن جز خسران به کشور حاصل نخواهد شد. دستور دولت برای تدوین چنین برنامه ای مبیّن تسلیم شدن دولت به هوچیگری‌های فعالان سیاسی است که زیر پوشش هویت‌خواهی و مطالبات فرهنگی عزم جزم کرده‌اند تیشه به ریشهٔ ملّیت ایرانی و وحدت سرزمینی بزنند. بهترین کاری که وزارت علوم می‌تواند انجام دهد، ارجاع به کارشناسی دوبارهٔ این برنامه است. این برنامه، در صورت کنونی آن، وهنی به مردم آذربایجان است و از دیدگاه مصالح کشور ایران انباشته از ایرادهایی است که رفع آن‌ها بدون کارشناسی اساسی ممکن نیست. اینک بیش از ده سال از زمان تصویب برنامه گذشته و در همان زمان هم با اهداف خاصی تدوین شده است. حتیٰ اگر چنین برنامه‌ای در زمان تدوین آن اجراء شده بود، برابر مقررات وزارت علوم اینک می‌بایست تجدید نظری در آن صورت می‌گرفت. وزارت علوم می‌تواند با توجه به گذشت زمان طولانی دستور توقف اجرای آن را صادر و به کارشناسی ارسال کند. من از پنج سال پیش گفته بودم که آموزش ادب ترکی آذربایجانی ضروری است، اما چنین برنامه‌ای نمی‌تواند بیش از دو واحد درسی در یک سال باشد. این برنامه‌سازی ناشیانه قرینه‌ای بر آن پیشنهاد سابق است. هم‌چنان‌که آموزش ادبیات آذربایجانی برای همهٔ علاقه‌مندان امری ضروری است، پالودن برنامهٔ آن از همهٔ عناصر غیر ایرانی و غیر ملّی نیز که تنها می‌تواند آب به آسیاب تجزیه‌طلبان بریزد وظیفه‌ای ملّی است.

**جواد طباطبایی**

# مطالعات ایرانی

# نگاهی گذرا به روابط فرهنگی ایران و یونان در دوران هخامنشیان

دکتر فتح‌الله مجتبائی

تاریخ و فرهنگ و جریان‌های فکری و اعتقادی و اجتماعی ایران دوران‌های پیش از اسلام را معمولاً بیش از اندازه ساده و مختصر می‌گیرند، و حتی در دانشگاه‌ها نیز مسائل و موضوعات مربوط بدان غالباً به موضوعات زبانشناسی و اشاراتی به جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و ذکر کلیاتی از مذهب آن دوران محدود و منحصر می‌شود، بی آنکه به دامنهٔ گستردهٔ روابط آن با شرق و غرب و اهمیت آن از لحاظ واسطه بودن میان جوامع و تمدن‌های بزرگ آن روزگار از هر سو، و به تأثیرات و تأثرات فکری و اعتقادی، دادوستدهای اقتصادی و فرهنگی، و سایر شئون و وجوه حیات تاریخی و اجتماعی، چنانکه شایسته است توجه نمود.

ایران از دیرباز تا پایان سده‌های میانه مرکز و میانگاه جهان و حلقهٔ واسط و رابط میان شرق و غرب بوده و همهٔ جریان‌های فکری و فرهنگی و دادوستدهای تجاری و آمدوشدهای قومی و اجتماعی میان این دو قطب تاریخی از این رهگذر می‌گذشته است. سرزمین‌های شرقی ایران و خراسان بزرگ در مجاورت تمدن کهن و پرتنوع هند و در فضای فکری و فرهنگی هندوئی و بودائی بوده، در غرب با یونان و روم روابط تجاری و نظامی و سیاسی و دادوستدهای گوناگون بسیار گسترده داشته است، و از این دادوستدها و فضاهای فرهنگی، هم بهرهٔ بسیار می‌گرفته و هم بدان بهره می‌بخشیده است. ما در اینجا تنها به یکی دو نمونه از انواع دادوستدهای علمی و فرهنگی میان این دو سوی جهان آن روزگار اشاره می‌کنیم:

همانطور که نجوم بابلی و یونانی از غرب ایران به مراکز علمی هندوستان رسید و چگونگی این علم را در آنجا دگرگون کرد، ارقام و اعداد هندی و علامت و مفهوم و کارکرد صِفر نیز از هند به نام ارقام هندی از مشرق این سرزمین به مغرب زمین رسید و موجب رشد و تکامل علوم ریاضی و طبیعی شد و در امور معاشی و محاسبات روزانهٔ مردم کارگشا و مؤثر افتاد. تأثیرات معماری ایرانی در آثار باقی‌مانده از دوران سلطنت آشوکا (سدهٔ سوم پیش از میلاد) و در سنگنبشته‌های او در تکسیلا آشکار است، و در آثار کشف‌شده از زمان‌های پیش از او در این ناحیه نیز اینگونه تأثیرات را می‌توان دید. وجود سنگنبشته‌های آشوکا به زبان آرامی، که زبان رسمی و دیوانی هخامنشیان

هم در کتب مقدس قوم یهود و هم در آثار ادبی و فلسفی یونانیان از اهمیتی که قانون در جامعهٔ ایرانی داشته است، و نیز از قانون‌مداری نظام حکومتی ایران با تقدیر و تأکید سخن رفته است، چنانکه افلاطون نیز در کتاب نوامیس به‌تفصیل در این باره سخن گفته علت اصلی ضعف حکومت هخامنشی در دوره‌های بعد را رواج تجمل و خودکامگی و بی قانونی دانسته است.

بود، و مشابهت طرز خطاب و شیوهٔ بیان آنها با سنگنبشته‌های داریوش و خشایارشا[۱] نیز نشان می‌دهد که دامنهٔ گسترش آداب و مراسم درباری ایران تا پنجاب و فراسوی رود سند رسیده بود و طبعاً اینگونه ارتباطات می‌توانست عامل بسیار مؤثری در انتقال عناصر فرهنگی میان شرق و غرب جهان آن روز باشد. از زمان کورش سواحل رود سند و بخش‌هایی از نواحی شمال غربی هند در قلمرو حکومت هخامنشی قرار گرفته و برخی از ساتراپی‌های مهم ایران در آن حدود بوده است. داریوش به شناخت اقوام و قبایلی که در قلمرو حکومت او بوده، و به احوال و عقاید و چگونگی زندگانی آنان توجه خاص داشته است و در اوائل سلطنت خود، اسکولاکس (Escylax)، دریانورد یونانی، را مأمور کرد که از مناطق شرقی ایران، از سواحل رود سند و اطراف جزیرة العرب تا دریای سرخ سفر کند و اوضاع جغرافیایی و چگونگی معیشتی مردم آن نواحی را به او گزارش دهد. کتاب منسوب به او به نام پریپلوس (*Periplus*) در دست است و از منابع اطلاع هرودوت و مورخان یونانی دیگر بوده است.

گوناگونی و بسیاریِ این کیفیات، و جنبش و تحول در زمینه‌های مختلف، از آغاز دوران تاریخی، دست‌کم از اواخر عصر مادها تا پایان دوران ساسانی به‌مراتب بیش از آن بوده است که معمولاً تصور می‌شود. سنت تاریخ‌نگاری و ضبط وقایع در این سرزمین وجود مؤثر نداشته، و جز شماری سنگنبشته و سنگ‌نگاره، و تعدادی نوشته‌های دینی و الواح گلین، چیزی از آن روزگاران بر جای نمانده است. و اگر هم نوشته‌هایی از نوع سالنامه‌های درباری وجود داشته، در حملهٔ اسکندر و رویدادهای دیگر از میان رفته است. بیشتر آگاهی‌های ما از اوضاع و احوال آن زمان بر اشارات و نوشته‌های پراکنده، و غالباً غرض‌آمیز تاریخ‌نگاران[۲] و سیاحان و مؤلفان غربی، از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی، مبتنی است. ولی از همین مقدار اندکی که در ایران و بیرون از ایران تاکنون شناخته شده است می‌توان تصویری تاریک و روشن از احوال و کیفیاتی که یاد شد به دست آورد.

وقتی که از رابطهٔ ایران با غرب سخن می‌گوییم، طبعاً بیشتر نظر به دورانی معطوف می‌شود که ایران به‌صورت یک قدرت یا عامل تاریخی ظاهر می‌شود و در برابر غرب قرار می‌گیرد ــ یعنی از آغاز عصر هخامنشی ــ در سدهٔ ششم پیش از میلاد.[۳]

دوران تاریخی ایران پیش از اسلام خود به چند دوره تقسیم می‌شود: دورهٔ مادها، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان؛ و در طول این اعصار روابط با غرب همواره و به اَشکال گوناگون برقرار بوده است. روشن است که گفت‌وگو دربارهٔ تمامی این ادوار و همهٔ جوانب آن در یک گفتار کوتاه ممکن نیست. روابط تجاری در طول این مدت هزار و چند صدساله، روابط سیاسی و نظامی، جنگ‌ها و علل و آثار و نتایج آنها، رابطه با قوم یهود و تأثیرپذیری آنان از افکار ایرانی در دوران اسارت و پس از آن، تأثیر افکار ایرانی در یونان، علل و نتایج حملهٔ اسکندر، تأثیرات حکومت سلوکیان در ایران و رواج فرهنگ هلنیستی در شرق و غرب ایران، روابط اشکانیان و ساسانیان

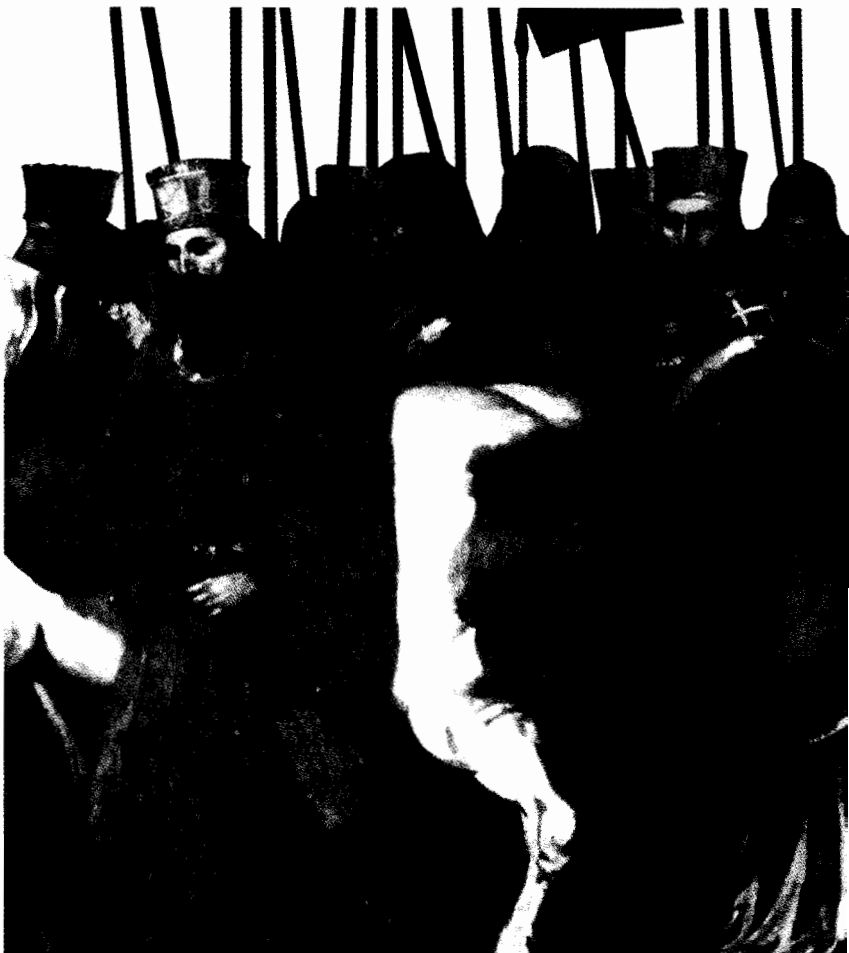

ورود خشایارشا به آتن

با غرب و کشمکش‌های سیاسی و نظامی با رومیان در این دوران، گسترش مهرپرستی در روم و اثرات آن، گسترش مسیحیت در ایران و تأثیرات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آن، رواج مانویت در غرب، همهٔ اینها و بسیاری مطالب دیگر از این دست در ذیل موضوع روابط ایران با مغربزمین در دوران هخامنشیان و اشکانیان قرار می‌گیرد که هر یک از آنها می‌تواند در کتاب‌های جداگانه بررسی شود. در اینجا بناچار تنها به گوشه‌ای از این دورنمای پهناور و رنگارنگ نظری کوتاه افکنده می‌شود و به گفت‌وگوئی گزارش‌گونه در کلیات بخشی از روابط فرهنگی ایران و یونان در عصر هخامنشی محدود می‌گردد. وارد شدن در جزئیات این بخش نیز خود به اینجا ممکن نیست.

آنتیس تنس، معاصر کسنوفون و شاگرد دیگر سقراط، و بنیانگذار دو مکتب رواقی و کلبی، نیز کورش را به‌عنوان نمونهٔ کامل سخت‌کوشی و پایداری در برابر سختی‌ها یاد کرده و او را از این جهات با هرکول، پهلوان اسطوره‌ای یونان، برابر دانسته است. وی چند کتاب درباره اعمال و اخلاق کوروش نوشته بود، که در آنها در موارد بسیار به گفته‌های کسنوفون نظر داشته است.

در مقدمهٔ این گفت‌وگو، باید به این نکته توجه داشت که نبود یا کمبود آثار مکتوب از آن روزگار به زبان‌های ایرانی دلیل بر آن نیست که در این سرزمین‌ها مردم اهل فکر و نظر نبوده و دربارهٔ جهان هستی و اوضاع معاشی خود اندیشه و بینش خاص نداشته‌اند. در همان زمان‌ها در دو سوی ایران از کسانی چون لائوتسه و کنفوسیوس در چین، بودا و مهاویرا و مصنفان اوپانیشادها در هند، و نخستین متفکران و فیلسوفان یونانی خبر داریم. به هیچ روی نمی‌توان تصور کرد که در میان این تمدن‌های بزرگ بیابان خشک و بی‌حاصلی بوده است که گروهی بیابان‌گرد ستیزه‌جو در آن گاوداری و گله‌بانی می‌کرده‌اند. چنانکه گفته شد، در این ناحیهٔ وسیع ــ از مرزهای چین تا سواحل دجله ــ سنت تاریخ‌نگاری و ضبط وقایع نبوده است و اخبار و روایات بیشتر به صورت شفاهی نقل می‌شده است، چنانکه هرودوت در تاریخ خود بارها دربارهٔ ایرانیان از این‌گونه روایات شفاهی بهره گرفته است. و تاریخ‌نگاری چون کتسیاس (Ctesias)، که قطعاتی از تاریخ او دربارهٔ ایران به جای مانده است، طبیب مخصوص اردشیر دوم بوده و هفده سال در دربار ایران زندگی کرده و طبعاً به آگاهی‌های قابل توجهی دست داشته است که متأسفانه امروز تنها بخش بسیار کوچکی از آن در اختیار است. با این همه، از بخش کوچکی از اوستای آن روزگار که امروز به دست ما رسیده است، و از تلخیصات و روایت‌هایی که از بخش‌های گم‌شدهٔ آن به زبان پهلوی باقی مانده، از سنگنبشته‌ها، و نیز از اشارات پراکنده‌ای که مؤلفان رومی و یونانی به آراء و عقاید ایرانیان کرده‌اند، چنین برمی‌آید که در میان مغان و موبدان ایرانی افکار و نظریاتی وجود داشته است که بر نوعی جهان‌بینی خاص دلالت داشته و قابل نقل و اخذ و اقتباس بوده است.

علاوه بر این، وجود شخصیتی مانند کورش، بنیادگذار سلسلهٔ هخامنشی، و آگاهی‌هائی که از نوشته‌های بیگانگان دربارهٔ او و کارهای او داریم، نشان می‌دهد که در میان اقوام ایرانی نهادها و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی والا و استوار برقرار بوده است. کسنوفون (Xesnophon)، حکیم و مورخ مشهور یونانی و از نزدیکان و شاگردان سقراط، یکی از تألیفات مهم خود را به نام «فرهنگ کوروش» (کوروپئدیا *Cyropaedia*) به شرح رفتار و اخلاق کورش اختصاص داده و کورش را به‌صورت انسانی فرهیخته و نمونهٔ کامل و سرمشق دادگری و خردمندی و جوانمردی تصویر کرده است. پیش از کسنوفون، هرودوت نیز در تاریخ خود، که بیش از هر چیز تاریخ ایران قدیم و بیان سازمان‌های دولتی و اجتماعی آن است، بارها از تدبیر و خردمندی کورش سخن گفته است. استوانهٔ فرمان کورش پس از فتح بابل دائر بر آزادی مردم آن نواحی اکنون در دست است[۴]، و فرمان او به رهایی و بازگشت یهودیانی که در بابل به اسارت به سر می‌بردند در کتاب عهد قدیم ثبت شده و هر دو از اسناد مهم تاریخ ملل جهان به شمار می‌روند. در کتاب مقدس یهود چندبار از قوانین مادها و

پارس‌ها «که تغییرناپذیر است»[۵] سخن رفته، و از کورش به عنوان «مسیح» و خداوند و سلطان جهان یاد شده است[۶]. قانون‌مداری ایرانیان در میان یونانیان نیز معروف و ستودنی بوده است. هرودوت از اهمیت قانون در نزد این مردم و از نظارت حکومت بر دستگاه قضائی و داوری قضاوت سخن گفته (۲۵/۵)، و ایسخولوس، درام‌نویس بزرگ در تراژدی «پارسیان» عدالت و قانون در عصر داریوش را به دژی استوار تشبیه کرده است (۸۶۰ـ۸۵۸).

اینها همه نشان می‌دهد که گفته‌های کسنوفون دربارهٔ بنیادگذار دودمان هخامنشی یکسر خیال‌پردازی و بی بنیاد نیست. آنتیس‌تنس (Antisthenes)، معاصر کسنوفون و شاگرد دیگر سقراط و بنیانگذار دو مکتب رواقی و کلبی، نیز کورش را به عنوان نمونهٔ کامل سخت‌کوشی و پایداری در برابر سختی‌ها یاد کرده و او را از این جهات با هرکول، پهلوان اسطوره‌ای یونان، برابر دانسته است.[۷] وی چند کتاب دربارهٔ اعمال و اخلاق کورش نوشته بود[۸]، که در آنها در موارد بسیار به گفته‌های کسنوفون نظر داشته است.

در تراژدی «پارسیان» ایسخولوس (Aeschylus) نیز، با آنکه اساس آن شرح شکست ایرانیان در جنگ با یونان است، و او خود در جنگ‌های مارتون و سالامیس شرکت داشته است، همه جا شکوهمندی چهره‌های ایرانی جلب نظر می‌کند، و شاعر یونانی با لحنی ستایش‌آمیز از خردمندی داریوش، دلیری سروران ایرانی، و از قوانین ایران «که چون دژ استوار بودند» (۸۶۰-۸۶۲) سخن می‌گوید. وی در این تراژدی (۱۵۷) به روان اتوسا، همسر داریوش و مادر خشایارشا، درود می‌فرستد، و از قول او، ایران و یونان را دو خواهر از یک اصل و تبار می‌خواند (۱۸۷-۱۸۹).[۹] شایستهٔ توجه است که هم در کتب مقدس قوم یهود و هم در آثار ادبی و فلسفی یونانیان از اهمیتی که قانون در جامعهٔ ایرانی داشته است، و نیز از قانون‌مداری نظام حکومتی ایران با تقدیر و تأکید سخن رفته است،[۱۰] چنانکه افلاطون نیز در کتاب نوامیس (۷ـ۶۹۵) به‌تفصیل در این باره سخن گفته، علت اصلی ضعف حکومت هخامنشی در دوره‌های بعد را رواج تجمل و خودکامگی و بی قانونی دانسته است.[۱۱]

در سراسر این دوران میان هر دو کشور روابط گسترده برقرار بوده و هر دو طرف از احوال یکدیگر آگاهی کامل داشته‌اند. پس از شکست کرسوس، پادشاه لودیه به دست کورش، گروهی از یونانیانی که در خدمت کرسوس بودند با خود او به ایران آمدند[۱۲] و در آنجا اقامت گزیدند. در سپاه هارپاکوس در تسخیر ساردیس و شهرهای دیگری که در تصرف یونانیان بود، و نیز در سپاه کمبوجیه در تسخیر مصر، سربازان یونانی و سپاهیان ایرانی با هم و هم‌رزم بودند. در جنگ‌های سالامیس و ماراتون سربازان یونانی در سپاه خشایارشا به خدمت گرفته شده بودند، و کورش کوچک، برادر اردشیر دوم، در جنگ با برادر و لشکرکشی برای تصرف شوش چندین هزار سرباز یونانی استخدام کرده بود، که کسنوفون، مورخ مشهور، از سرکردگان آن سپاه بود و کتاب معروف و مهمی را در شرح این لشکرکشی و رویدادهای آن نوشته است که امروز در دست است. بسیاری از پزشکان و دانشمندان و کارشناسان یونانی، چون دموکدس (Democedes)، کتسیاس (Ctesias)، و تمیستوکلس (Themistocles)، سال‌ها در دربار شاهان هخامنشی مقیم بودند، و گروهی از حجاران و معماران و هنرمندان یونانی در ساختمان بناهای شوش و پاسارگاد به کار مشغول بوده‌اند.

فرانسیس لگه در مقدمهٔ کتاب پیشروان و رقیبان مسیحیت گوید: «در

> از بخش کوچکی از اوستای آن روزگار که امروز به دست ما رسیده است، و از تلخیصات و روایت‌هایی که از بخش‌های گم‌شدهٔ آن به زبان پهلوی باقی مانده. از سنگ‌نبشته‌ها، و نیز از اشارات پراکنده‌ای که مؤلفان رومی و یونانی به آراء و عقاید ایرانیان کرده‌اند. چنین برمی‌آید که در میان مغان و موبدان ایرانی افکار و نظریاتی وجود داشته است که بر نوعی جهان‌بینی خاص دلالت داشته و قابل نقل و اخذ و اقتباس بوده است.

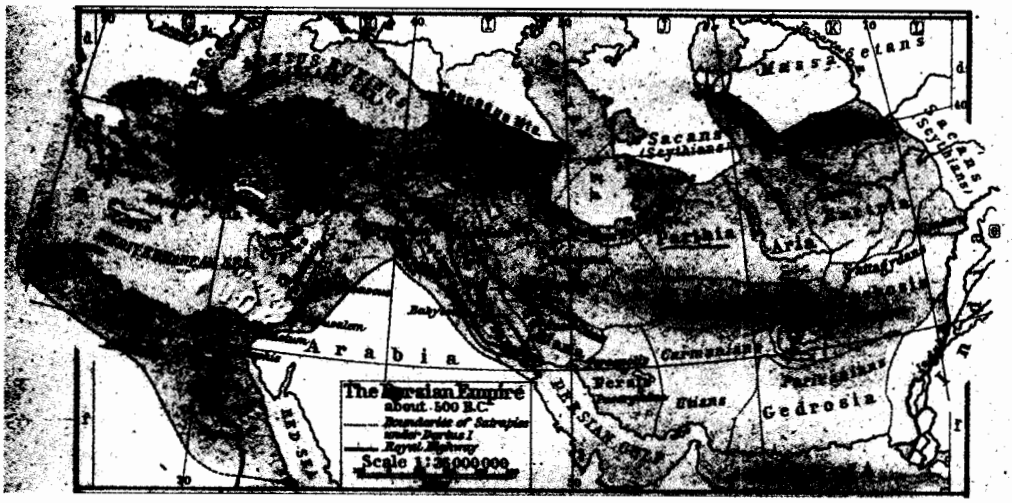


دوران هخامنشیان، دربار شاهنشاه همواره چون مغناطیسی بود که با نیروئی مقاومت ناپذیر یونانیان ناآرام و سرکش را به سوی خود می‌کشید، و راه شوش گذرگاه سیاستمدارانی چون الکبیادس (Alcibiades) و سپهدارانی چون کسنوفون و فیلسوفان و هنرمندان بیشمار بود. انبوه سربازان یونانی مزدور در خدمت داریوش سوم بخش بزرگی از سپاهیان او در جنگ با اسکندر را تشکیل می‌داد... و چهار هزار تن از همین سربازان تا زمان مرگ او نسبت به او وفادار باقی ماندند».[۱۳]

درشمار این گونه اشخاص می‌توان به چند تن اشاره کرد: هیپیاس (Hippias)، جبار آتن، در ۵۱۰ ق‌م به دربار داریوش پناهنده شد؛ دِماراتوس (Demaratus)، شاه اسپارت، به دستگاه داریوش پیوست، و بعد از او، در لشکرکشی خشایارشا به یونان همراه او شد؛ تمیستوکلس (Themistocles)، سردار دلیر یونانی، که در جنگ سالامیس سپاه ایران را شکست داد، سرانجام در کشاکش با رقیبان خود، ناچار از یونان گریخت و به دربار اردشیر اول پیوست؛ هیستیایوس (Histiaeus)، فرمانروای ملطیه، در لشکرکشی‌های داریوش از طرفداران او بود و چندگاهی نیز در شوش مقیم دربار شاهی شد؛ آناکساگوراس (Anaxagoras) دانشمند ستاره‌شناس (سدهٔ ۵ ق‌م) را، که خدا بودن ماه و خورشید و صور فلکی را منکر شده بود، به جرم بی دینی و دوستی با پارسیان به دادگاه خواندند، و او برای نجات جان خود به ایران گریخت.[۱۴] اونوماکریتوس (Onomacritus) شاعر مکتب اورفئوسی و مفسر پیشگویی‌ها که به جرم تحریف برخی پیشگویی‌ها از آتن رانده شده بود به دربار شوش گریخت،[۱۵] و حتی برخی از امیران خاندان‌های سلطنتی، چون خاندان الواد (Aleuad) تسالیا و پیسیستراتوس آتنی (Pisistratus) به ایران مهاجرت کردند و خشایارشا را به حمله به آتن ترغیب می‌کردند.[۱۶]

چند تن از نخستین حکمای یونانی، چون طالس و هراکلیتوس و کسنوفانس از مردم سواحل شرقی مدیترانه و در قلمرو حکومت هخامنشیان می‌زیسته‌اند، و برخی از مشاهیر علم و فلسفهٔ یونان، چون فیثاغورس، ذیمقراطیس، هرودوت و کسنوفون در سرزمین‌های ایرانی سیر و سفر کرده، و حتی گفته‌اند که فیثاغورس

از اواخر سده هجدهم و پس از آنکه آنکتیل دوپرون ترجمه‌ای، هر چند ناقص و نارسا، از اوستا به زبان فرانسوی منتشر کرد، اهل علم و نظر در اروپا با مشابهت‌های حیرت‌انگیز میان پاره‌ای از عناصر فکری و جهان‌شناختی مندرج در بخش‌هایی از آن با آراء متفکران یونان باستان مواجه شدند. از اواخر سده نوزدهم بحث‌ها و مناقشات مربوط به تأثیر افکار ایرانی بر تحول فکر و جهان‌بینی فلسفی یونان بخش بزرگی از صحنه مطالعات ایران‌شناسی و یونان‌شناسی را در بر گرفت.

و ذیمقراطیس و پروتاگوراس از مغان ایرانی تعلیم گرفته بودند. هرودوت در ذکر وقایع تاریخی ایران و گزارش اوضاع و احوال آنجا، چنانکه گفته شد، چندین بار به اقوال آگاهان و راویان و دانشمندان ایرانی استناد می‌کند. گفته‌اند که ناپدری افلاطون به نام پوریلمپس (Pyrilampes) از کسانی بوده است که از آتن به سفارت به دربار ایران فرستاده می‌شده و مورد عنایت شاه ایران (اردشیر دوم؟) بوده و در دیداری که با شاه داشته یک جام زرین هدیه گرفته است.[۱۷]

استرابون گوید که در کپدوکیه گروه کثیری از مغان ایرانی زندگی می‌کردند و

ایرانیان بوده، و در بخش‌های بزرگی از این منطقهٔ یونانی‌زبان، چون کپدوکیه، فروگیا، لودیا، کاریا و پونتوس، که خاستگاه فرهنگ یونانی بودند، گروه‌هایی از ایرانیان ساکن بوده و در شهرها با یونانیان اختلاط و همسایگی داشته‌اند. مهاجران ایرانی دشت‌های لودیا را هیرکانیا می‌خواندند که نام یکی از سرزمین‌های شمالی ایران، یعنی گرگان کنونی بود. این احوال در دورهٔ اشکانیان ادامه داشته، و این ناحیه از مراکز مهم فرهنگ و تمدن ایرانی و یونانی بوده و مهرپرستی از این حدود به جهان غرب راه یافته بود.

بنابر این مقدمات، کاملاً طبیعی است که داد و ستد و تأثیر و تأثر فرهنگی از هر دو سو برقرار و هر دو طرف از احوال و عقاید یکدیگر با خبر بوده باشند. گفته‌اند که هنگامی که خشایارشا به یونان لشکر کشیده بود در آبدرا (Abdera) یک‌چند مهمان پدر ذیمقراطس (Democritus) شد، و در این مدت (که البته چندان دراز نبوه است) ذیمقراطس جوان از مغان همراه خشایارشا الهیات و نجوم آموخت. وی بعدها در ایران به سیر و سفر پرداخت و کتابی بنام مگیکا (*Magica*) دربارهٔ آراء و آداب و رسوم ایران نوشت.[۲۰] و گفته‌اند که پروتاگوراس سوفسطائی، که از شاگردان ذیمقراطیس

چند تن از نخستین حکمای یونانی. چون طالس و هراکلیتوس و کسنوفانس از مردم سواحل شرقی مدیترانه و در قلمرو حکومت هخامنشیان می‌زیسته‌اند. و برخی از مشاهیر علم و فلسفه یونان. چون فیثاغورس. ذیمقراطیس. هرودوت. و کسنوفون در سرزمین‌های ایرانی سیر و سفر کرده. و حتی گفته‌اند که فیثاغورس و ذیمقراطیس و پروتاگوراس از مغان ایرانی تعلیم گرفته بودند.

آتشکده‌های بسیاری در آنجا وجود داشته است.[۱۸] دیوگنس لائرتی از ارسطو نقل می کند که یکی از مغان که از سوریه به آتن آمده بود به سقراط خبر داد که مرگی موحش در انتظار اوست.[۱۹]

هجوم اسکندر به سرزمین‌های ایرانی، و رسیدن یونانیان به مرزهای شرقی ایران و استقرار گروهی از آنان در آن نواحی موجب آمیزش عناصر یونانی و ایرانی شد، و تا مدت‌ها از این رهگذر میان شرق و غرب دنیای آن روزگار ارتباط نزدیک برقرار گردید. از سوی دیگر می‌دانیم که در دورهٔ هخامنشیان نه تنها سواحل شرقی مدیترانه، بلکه سراسر آسیای صغیر در قلمرو حکومت

بود، نیز از مغان ایرانی تعلیم گرفته بود. فیلوستراتوس (Philostratus) در کتاب زندگانی سوفسطائیان گفته است که پدر پروتاگوراس که از ثروتمندان آبدرا بود، خشایارشا را به خانهٔ خود مهمان کرد از او اجازه گرفت که فرزندش نزد مغان به تحصیل بپردازد،[۲۱] زیرا مغان دانش‌های خود را جز به فرزندان خویش نمی‌آموختند، مگر آنکه شاه آنان را به این کار مأمور می‌کرد. در همین لشکرکشی خشایارشا به یونان بود که به گفتهٔ دیوگنس لائرتی[۲۲] (به نقل از رسالهٔ گم‌شدهٔ ارسطو دربارهٔ شاعران) انباذقلس (Empedocles) چکامه‌ای دربارهٔ عبور خشایارشا از هلسپونت سرود، که ناتمام ماند، و خواهر (یا دختر) انباذقلس آن را در آتش انداخت. شواهدی در دست است حاکی از اینکه برخی از ایرانیان به مدرسهٔ افلاطون آمد و شد داشته، و طبعاً با افکار او آشنا بودند. و گفته‌اند که شخصی کلدانی از وابستگان آکادمی بوده و با افلاطون و اعضای آکادمی ارتباط مداوم داشته است، و کلده در آن روزگار از مراکز مهم تعلیمات مغان بوده است.[۲۳] چند تن از دوستان و شاگردان افلاطون کسانی بودند که با افکار و اعمال مغان ایرانی آشنا و طبعاً در جریان‌های فکری آن مرکز دخیل و مؤثر بودند: هرمودوروس (Hermodorus) نام زرتشت را «ستاره‌پرست»